

## Political Party from the View of Weber<sup>1</sup>

**Mardan Heidari**

Ph.D., Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. mardanheidari@gmail.com

### Abstract

The purpose of the present study is to review political parties from the view of Weber. The method of study is descriptive-analytic and the results showed that from the perspective of Weber, political party is the result of impersonalizing affairs in the realm of competition to gain power, which requires the social action model of purpose rationality and, with respect to previous explanations, the social action model of value rationality among party activists. Other models of traditional and affective social action can not substantiate political parties and their related activities. In other words, in order to form proper political parties, purpose rationality action should replace traditional action and value rationality action should replace affective action. As long as the action model among party activists is traditional and affective, this phenomenon faces some challenges.

**Keywords:** Weber, Party, Power, Political Parties.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجموعه نشریات  
پرتال جامع علوم انسانی

---

<sup>1</sup> Received: 2019/06/08 - Revision: 2019/08/14 - Accepted: 2019/10/20

## تحزب از منظر وبر<sup>۲</sup>

**مردان حیدری**

دکتری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mardanheidari@gmail.com

### چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی تحزب از منظر وبر است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که از نظر وبر تحزب برآیند غیرشخصی شدن امور در عرصه رقابت برای کسب قدرت می باشد که پیش شرط آن الگوی کنش اجتماعی عقلانی معطوف به هدف و با توجه به توضیحات قبلی، الگوی کنش اجتماعی عقلانی معطوف به ارزش فعالان حزبی است. دیگر الگوهای کنش سنتی و احساسی نمی توانند مبنای تحقق تحزب و فعالیت حزبی باشند. به عبارت دیگر، جهت شکل گیری مناسب تحزب، کنش عقلانی معطوف به هدف باید جایگزین کنش سنتی و نیز کنش عقلانی معطوف به ارزش باید جایگزین کنش احساسی شود. در شرایطی که الگوی کنش فعالان حزبی سنتی و احساسی باشد، این پدیده با چالش هایی مواجه خواهد بود.

**کلیدواژه ها:** وبر، تحزب، قدرت، احزاب سیاسی.

## مقدمه

اغلب اندیشمندان علم سیاست، تحزب را مایه توسعه و ثبات سیاسی، افزایش مشارکت سیاسی- اجتماعی و عامل تحقق و تحرک دموکراسی دانسته‌اند. تحزب گرایش به فعالیت و مشارکت سیاسی در چارچوب فعالیت گروهی است. به بیانی دیگر؛ تحزب، به معنای تمایل اعضای یک جامعه به سامان‌دهی مشارکت سیاسی خود، در قالب احزاب سیاسی است. کم و کیف این تمایل یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه سیاسی است؛ زیرا احزاب مهم‌ترین سازمان سیاسی در دموکراسی‌های معاصر به‌شمار می‌آیند.

ضرورت تشکیل و اهمیت احزاب سیاسی، نخستین بار توسط ادmond برک اندیشمند و سیاستمدار انگلیسی در سده ۱۸ بیان شد. برک در سال ۱۷۷۰ در مقاله‌ای با عنوان «اندیشه‌هایی درباره سبب ناخرسندی‌های کنونی» به دفاع از حزب ویگ و نظام حزبی در کشور انگلیس پرداخت. جیمز مادیسن آمریکایی نیز در قرن ۱۸ با انتشار سلسله گفتارهایی به نام «گزارش‌های فدرالیست» به پرسمان و پدیده حزب توجه کرد. مادیسن معتقد بود که «پیدایی حزب در یک نظام سیاسی آزاد، امری اجتناب‌ناپذیر است. از این‌رو به‌رغم اینکه نسبت به نظام حزبی بدبین بود و حزب را عامل تفرقه و نفاق می‌دانست، با سرکوبی حزب مخالف بود و آن را نشانه خودکامگی حکومت می‌دانست» (محمدی نژاد، ۱۳۵۵، ص ۷).

ارتقای سطح تحزب سبب پاسخ‌دهی ساختار سیاسی حاکمه در برابر مطالبات نوین کنشگران در ابعاد مختلف اجتماعی می‌شود. این در حالی است که اگر تحزب از سطح پایینی برخوردار باشد، کنشگران دارای قدرت در ساختار حاکمه، ضرورت تغییر و مطابقت با شرایط جدید اجتماعی را حس نمی‌کنند و این مسأله منجر به ایستایی ساختار حاکمه و در نتیجه عدم توسعه سیاسی و اجتماعی جامعه می‌شود.

از جمله اندیشمندانی که تأثیر زیادی بر حوزه علوم اجتماعی گذارده، ماکس وبر است. جامعه‌شناسی سیاسی وبر مشخصاً به نحوه سلطه و مشروعیت قدرت پرداخته است. وبر کلیت هستی اجتماعی را فرآیندی رو به سوی عقلانیت ذکر می‌کند. او برآیند عقلانی شدن امور در بعد سیاسی را شکل‌گیری اقتدار عقلانی می‌داند.

از سویی دیگر یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی و سیاسی که در نحوه سلطه و کلیت حکومت تأثیرگذار است، تحزب می‌باشد. اینکه فرآیند عقلانی شدن مورد نظر وبر و به تبع آن اقتدار عقلانی چه ارتباطی با تحزب دارد، مهم‌ترین مسأله‌ای است که محوریت اصلی مقاله می‌باشد.

## مباحث نظری

بنابر تعریف موريس دوورژه، «احزاب سیاسی گروه‌های بنیان‌یافته و منظمی هستند که برای مبارزه در راه کسب یا حفظ قدرت سیاسی و مناصب حکومتی ساخته شده‌اند و منافع و هدف‌های نیروهای اجتماعی گوناگون را بیان می‌کنند» (دوورژه، ۱۳۵۴، ص ۱۵۳). «حزب از منظر شناخت عام، مفهومی است که شامل هرگونه تجمع انسانی جانب‌دار، هدفمند و تشکل‌یافته می‌گردد، ولی از دیدگاه تبیین علمی و به‌خصوص از دیدگاه بررسی احزاب سیاسی حزب به تشکیلات مشخصی اطلاق می‌شود که به دلایل تاریخی و اجتماعی معین و با شاخص‌های ساختاری و کارکردی خاصی طی دو سه قرن اخیر، در غرب تکوین یافته است» (آشتیانی، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

«حزب به معنای گرایش اجتماعی، عقیدتی و تاریخی که از تار و پود عقلانیت و احساس بافته شده است، هرگاه به‌منزله وجود تعهد نسبت به جریان اندیشه‌ای- اجتماعی که انسان آن را حق می‌داند، تلقی و اعمال گردد، به‌طور حتم و به دلایل عدیده جامعه‌شناسانه به تنظیم و تحکیم مناسبات اجتماعی و پیشبرد اهداف عالی انسانی یاری می‌کند» (آشتیانی، ۱۳۷۸، ص ۲۶).

«هگل در فلسفه حق، از اصناف صحبت می‌کند و حزب را جزو ارگان‌های وساطتی به‌شمار می‌آورد. به نظر او گویای یک «کثرت متفرد» و یک کل غیر ارگانیک است» (عبادیان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶). «هگل معتقد است که نظام سیاسی سه بعد شامل دولت، جامعه مدنی و خانواده دارد که جامعه مدنی واسط میان خانواده و دولت است. هگل میان حوزه سیاست و اجتماع تفکیک قائل است. افلاطون، ارسطو و فارابی به حوزه دولت و سیاست توجه داشته‌اند و لیبرال‌ها نقطه توجه خود را بر جامعه و افراد قرار دادند» (اطاعت، ۱۳۷۸، ص ۴).

ماکیاولی در فعالیت حزبی نوعی تشریک مساعی برای حفظ آزادی و مقاومت در برابر استبداد می‌دید و حزب‌ها را به مبارز و زیانمند تقسیم می‌کرد که یکی به عنوان عامل نظارت بر رقابت‌ها، برای دستیابی به سمت‌های رسمی و دولتی مبارزه می‌کند و دیگری برای حمایت از منافع گروه‌ها بسیج شده و فعالیت می‌کنند (عبادیان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۵).

موريس دوورژه، پیدایش احزاب سیاسی را در نتیجه گسترش حق رأی و عمومیت یافتن انتخابات می‌دانست. او معتقد است که نخستین احزاب سیاسی، محصول ادغام کمیته‌های انتخاباتی، گروه‌های پارلمانی و نمایندگان همگرایی است که در درون مجالس قانون‌گذاری برای حفظ منافع گروهی یا مبارزه جهت پیشبرد سیاست و روش خاص خود متشکل شدند. سپس بعد از توسعه حق رأی در حوزه‌های انتخاباتی، کمیته‌هایی برای انجام تبلیغات انتخاباتی در خارج از پارلمان ایجاد شدند که پس از خاتمه انتخابات فعالیت آنها خاتمه می‌یافت. این روند اولین سنگ بنای احزاب سیاسی بود، اما توسعه حق رأی ایجاب می‌کرد تا نمایندگان، خود را در ارتباط همیشگی با حوزه‌های انتخاباتی خویش نگهدارند تا بدین‌وسیله بتوانند

در دوره‌های بعدی، همچنان در مقام خود باقی بمانند. بدین ترتیب نیاز به کمیته‌های انتخاباتی از حالت مقطعی خارج و به صورت مستمر ادامه یافت. با گذشت زمان و گسترش حق رأی، گروه‌ها و اقشار مختلف وارد صحنه سیاست شدند و به مرور زمان، احزاب جدیدی برای متشکل ساختن قشرهای نوینی که خواهان مشارکت سیاسی بودند، در خارج از مجلس قانون‌گذاری به وجود آمدند (دوورژه، ۱۳۴۹، ص ۴۲۷-۴۶۳).

از نظر تفکر مارکسیستی - لنینیستی بین منافع هدفمند گروهی و یا طبقاتی از یک سو و وسایل کسب قدرت به منظور دستیابی به آن منافع از سوی دیگر وحدتی برقرار می‌سازند. از نظر نحله مارکسیسم مادیت تاریخی و مادیت جدلی کلید وابستگی طبقاتی و ایدئولوژیکی هرگونه حزب و تحزب سیاسی را ارائه می‌دهد. مفروضه وجود رابطه کارکردی تنگاتنگ بین «هستی اجتماعی» و «آگاهی اجتماعی» بیانگر این اصل است که چون همواره «تحزب و آگاهی طبقاتی سیاسی» ترجمان هستی اجتماعی - طبقاتی است، لذا احزاب سیاسی به عنوان کامل‌ترین و آخرین تجلی نظری - علمی اراده و آگاهی طبقاتی، پیوسته نماینده تفکرات و برخوردهای طبقاتی در جوامع طبقاتی کنونی هستند، اما از آنجا که در دوران کنونی تاریخ بشریت، تنها دوطبقه و اردوگاه، یا دو جبهه اصلی و ایدئولوژیکی متخاصم بنیادی، یعنی بورژوازی و پرولتاریا، یا کاپیتالیسم و سوسیالیسم، وجود دارند و ایدئولوژی ثالثی تاکنون وجود نداشته است، بنابراین، تمام احزاب سیاسی بورژوازی وابسته به کاپیتالیسم، امپریالیستی و حامل دفاع از مالکیت خصوصی، ایده‌آلیسم فلسفی، ضدیت با اومانیزم واقعی (اعتقاد صادقانه به توده‌ها و حاکمیت مستقیم و اصیل خود توده‌ها) و دشمنی عمیق با سوسیالیسم می‌باشند (آشتیانی، ۱۳۷۸، ص ۲۴-۲۳).

مارکس و انگلس نقش حزب را در رابطه با مبارزه طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی ارزیابی می‌کردند. در مانیفست از حزب سخن رفته است، مارکس بحثی از حزب مستقل کارگر نکرده است. آنها یک حزب پیش‌رو را برای ارتقای سطح آگاهی اجتماعی لازم می‌دانستند و در دهه‌های هفتاد به بعد قرن نوزدهم، آنان به یک تشکیلات بین‌المللی کارگری توجه داشتند که اتحادیه‌ها، سازمان‌ها و جنبش‌های کارگری را دربرمی‌گرفت (عبادیان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶).

روبرت میخلز معتقد است که تشکیلات حزبی فرجامی جز حاکمیت گروهی از سیاست‌پیشگان حرفه‌ای ندارند؛ زیرا احزاب برای ایفای نقش خود ناچار از تقویت سازمان خویش هستند و لازمه این امر آن است که جمعی تمام اوقات خود را وقف امور حزب نمایند. نتیجتاً، گروه کوچکی از فن‌سالاران سیاسی و حرفه‌ای، خود را در رأس هرم قدرت و سلسله‌مراتب حزبی جای می‌دهند و به زودی درمی‌یابند که برای حفظ منافع شخصی و حزبی خویش می‌باید، راه را برای ورود دیگران به جمع کوچک خویش ببندند ... با این وجود میخلز نه تنها با سازمان حزبی مخالف نیست، بلکه آن را وسیله‌ای برای دفاع از ضعیفان در برابر قدرتمندان می‌داند و بیان می‌کند که کارگران و اقشار ناتوان، سلاح دیگری جز تشکل برای دفاع از موجودیت خود ندارند (میخلز، ۱۳۸۱).

میخلز معتقد است که حزب‌های سیاسی به هیچ‌روی نماینده همه اعضا جامعه نیستند. به‌خصوص به‌عنوان یک طبقه یا گروه، آشکارا ایجاب می‌کند که در برابر دولت در بسیاری از موارد، سیاست سازش‌کارانه داشته باشد، درحالی‌که برای دفاع از منافع توده، سیاستی خلاف آن لازم است (میخلز، ۱۳۸۱). برخی دیگر از اندیشمندان نیز بر نقش سازمان حزب تأکید می‌ورزند و آن را ذاتاً دموکراتیک می‌دانند و بر این عقیده هستند که سازمان حزبی بر روی همگان گشوده است و ماهیتی غیراستبدادی دارد.

نویمان درصدد برآمده تا با الهام گرفتن از محتوای اندیشه وبر-تکیه بر عقلانیت سیاسی و معقولیت احزاب سیاسی و نه تأکید بر ریشه‌های بی‌خردانه احساسی در بطن برخی از احزاب (سوسیال فاشیستی)- و با توسل به مقولات اصلی و جدید «دموکراتیکی و دموکراسی» میدان بحث خود را پیرامون احزاب سیاسی از چرخش به دور محوریت نبرد «قدرت و منافع» به گردش به دور مرکزیت «توافق کلی» اجتماعی به نفع تمام جامعه انتقال دهد. نویمان بر این عقیده است که احزاب موجود در یک جامعه، زمانی بیشتر سیاسی می‌شوند، که نه برای کسب قدرت، بلکه عمدتاً برای احراز کارکرد واقعی و سیاسی خود فعالیت نمایند. موضع‌گیری اصلی چنین فعالیتی تمرکز و منحصر ساختن قدرت به گروه و اجرای مقاصد معینی نیست، بلکه سیاسی ساختن کل جامعه و حتی متوجه ساختن «گروه‌های ذی‌نفوذ» به «مصالح عمومی جامعه» است.

نویمان وظیفه اصلی یک حزب اصیل سیاسی را انجام این مهم می‌داند که علایق و سلايق مجزا از هم و منفرد شده افراد را به‌سوی توافق و انطباق، با کلیت اجتماع تقویت نماید تا افراد با مشارکت در نظم عمومی و تشکل‌های سیاسی، چونان موجودی زنده و عاقل و مدنی، بنای ایجاد آگاهی سیاسی یک ملت و شهروندان سیاستمدار آن کشور را بنیان نهند. بر اساس این نظر، یک حزب زمانی مبدل به حزب سیاسی اصیل می‌گردد، که بخشی از تمامیت ملت و دولت خود باشد، یعنی از حیث ماهیت با ماهیت کل ملت و جامعه به نحو کیفی همانند گردد. در این نقطه اوج و عطف اندیشه حزب‌شناسانه است که نویمان به مبانی دیالکتیک درون احزاب سیاسی می‌رسد و حزب سیاسی را در کارکرد مزدوج آن فرا روی ذهن ما می‌نهد، یعنی حزب سیاسی یک‌بار به‌مثابه عامل تکوین مدنیت سیاسی و بسط فرآیند سیاسی شدن اجتماع و بار دیگر متقابلاً و متعاملاً وسیله احراز و اعمال توان حکومت سیاسی و قدرت حاکمیت دولت است (آشتیانی، ۱۳۷۸، ص ۲۴-۲۵). آلموند و وربا حزب سیاسی را دارای ماهیت سیاسی می‌دانند که سعی در تأثیرگذاری بر رفتار دولت دارد. از نظر آلموند احزاب با جامعه‌پذیری سیاسی سروکار دارند و با تأثیرگذاری و سازمان دادن اندیشه‌ورزی درباره موضوعات سیاسی تلاش برای جلب حمایت ایدئولوژی، مواضع و کاندیداهایی که معرفی می‌کنند، به فرهنگ سیاسی شکل می‌بخشند (Almond & Verba, 1963).

آلموند و وربا جامعه‌پذیری سیاسی را به دو دسته مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌کنند. در جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم اطلاعات، ارزش‌ها و احساسات ناظر بر مسائل سیاسی به‌صراحت انتقال می‌یابد، اما در جامعه‌پذیری سیاسی غیرمستقیم

معمولاً این روند به گونه‌ای ناخواسته است. آلموند و وربا معتقدند که جامعه‌پذیری سیاسی عملاً موجب ایجاد مشارکت در ساختار سیاسی می‌شود. در این حالت، فرهنگ سیاسی الگویی برای جهت‌گیری در مسائل سیاسی است که طی روند مشارکت ابراز می‌گردد (Almond & Verba, ۱۹۶۳).

اتو کرشهایمر در سال ۱۹۶۶ با بیان این مطلب که عمر احزاب ایدئولوژیک که به تعبیر دوورژه احزاب غالب دهه ۱۹۵۰ بودند، به پایان رسیده است، او آغاز احزاب نوینی را خبر داد که به عقیده محققان دیگر، این احزاب در حقیقت شرکت‌های تجارت پیشه هستند که در عالم سیاست به منظور تحصیل قدرت با حریفان خود به رقابت مشغولند (Kirchheimer, ۱۹۶۶, p. ۱۸۴). سورف و اپشتاین معتقدند که احزاب سه نقش اساسی دارند: شکل‌دهی افکار عمومی، حمایت از نامزدهای انتخاباتی، سازمان‌دهی و جهت‌دهی رأی‌دهندگان. بر این اساس، تنها در جوامع دموکراتیک مبتنی بر انتخابات، امکان وجود احزاب است، نه در جوامعی که رأی عمومی ندارد و بر اصول دموکراسی پایه‌ریزی نشده است (Epstein, ۱۹۶۷, p. ۳۵-۳۶).

دیوید اپتر، وینر و لاپالمبارا در چارچوب مکتب نوسازی معتقدند که هرگاه فعالیت‌ها و وظایف سیاسی دولت به میزان معینی از پیچیدگی برسد و یا اینکه هیات حاکمه برای محافظت از قدرت سیاسی، پیوستن افراد را در سازمان‌هایی بنام حزب ضروری بیندارد، احزاب سیاسی تشکیل می‌شود. اصحاب این مکتب معتقدند که گسترش و پیدایش گروه‌ها یا طبقات جدید در اثر پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی، موجب فشار توده‌ها بر هیات حاکمه می‌شود و حزب، ابزار اعمال فشار است. به بیانی روشن‌تر اگر توسعه و نوسازی از دیدگاه اقتصادی مفهومی چون افزایش بازده سرانه، تقسیم‌کار، تولید انبوه و غیره دارد، از دیدگاه سیاسی به معنای آگاهی بیشتر افراد از اور سیاسی، پیدایش احزاب سیاسی، پیدایش هویت ملی، تماس بیشتر مردم با حکومت و مشارکت سیاسی است و در واقع احزاب ابزاری میانگیر (واسطه) میان کارگزاران توسعه سیاسی و مردم هستند که بدون وجود آن، مفاهیمی چون مشارکت، رقابت و مدرنیزاسیون تحقق نخواهد یافت. اپتر نماد حزب را همچون سایر متغیرهای اجتماعی، مانند درآمد سرانه و سود برای نیل به نوسازی ضروری می‌داند. او معتقد است که حزب موجب محدود شدن قدرت منحصر به فرد دولت می‌شود، شرکت افراد در انتخابات را تسهیل می‌کند و نگرش‌های پراکنده در جامعه را سمت‌وسو می‌دهد (وینر، ۱۳۵۰).

میشل فوکو اعمال قدرت را به صورت شبکه پراکنده‌ای ترسیم می‌کند که صاحب قدرت، اعمال کننده قدرت و در عین حال پذیرنده قدرت است و در نتیجه قدرت به صورت متمرکز از جانب فرد یا گروه مشخصی یا معینی صادر نمی‌شود، بلکه آن را در همه جا و در میان همه افراد، گروه‌ها و نهادها می‌توان جستجو کرد. در واقع می‌توان استنباط کرد که فوکو چندان به تحزب در دوره فرامدرن اعتقاد ندارد (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹-۱۱۲) از این‌روست که هانتینگتون نیز معتقد است که اکثریت عامل مشروعیت‌دهنده دوران مدرن است و در حال حاضر اعتبار خود را از دست داده است و در دوره جدید

(پست مدرن)، اقلیت‌ها جایگزین اکثریت می‌شوند (هانتینگتون، ۱۳۸۰). آنتونیو گرامشی معتقد است که، احزاب پا به حیات می‌گذارند و سازمان می‌یابند تا بتوانند در لحظات تاریخی و حیاتی طبقه خود، مؤثر واقع شوند (گرامشی، ۱۳۷۷، ص ۱۷). استوکز و باتلر با الگوی مشارکت به ارتباط میان احزاب و مشارکت سیاسی پرداخته‌اند. آنان در کتاب «دگرگونی سیاسی بریتانیا» تلاش نموده‌اند تا تصویری از باورهای مردم درباره مشارکت ارائه دهند. حزب از نظر آنان واحدی جهت گردآوری آراء است. در واقع رفتار هیات انتخاب‌کنندگان جمع رفتار تک‌تک افراد است. آنها رابطه میان رهبران و افراد را به صورت پیوسته و چندمرحله‌ای شامل گزینش‌های انتخاباتی، حزب، حکومت، اهداف ارزشی می‌دانند.

از نظر آنان گزینش‌های انتخاب‌کنندگان بر حزب و حزب بر حکومت تأثیر می‌گذارد. آنان نشان دادند که رابطه حزب و حکومت برای رأی‌دهندگان بریتانیایی بسیار واقعی به نظر می‌رسد. حزب و طرفداران آن جهت کلی را تعیین می‌کنند (Butle & Stokes, 1971).

طرفداران دموکراسی رادیکال معتقدند که جهت فائق آمدن بر مسائل سیاسی، اجتماعی نه حزب، بلکه دموکراسی مستقیم است که راهگشا می‌باشد و از طریق ایجاد کمون‌های گوناگون می‌توان سلسله‌مراتب قدرت را حذف کرد. مثال‌های مورد نظر آنها کیبوتص‌های اسرائیل، کمون‌های چین، دهکده یوجانا در تانزانیا، نشانه همکاری دسته‌جمعی در مزارع اشتراکی است. اشتیاق برای ایجاد زندگی اجتماعی کمونی ریشه‌ای تاریخی دارد. در سال ۱۸۲۰ نیز در نیوهاموی، ایندیانا، یک گروه نیو انگلندی که متأثر از رابرت آونز بودند، به زندگی ساده روی آوردند، اما چنان قرین موفقیت نشدند؛ زیرا کمون نیاز به اعتقادات مذهبی و یا تعهدات آتشین سیاسی دارد (فرشادگهر، ۱۳۷۸، ص ۲۰۲).

از طرفی کثرت‌گراها، قدرت سیاسی را بر بنیان حمایت انتخاباتی استوار می‌دانند. افزایش قدرت انتخاباتی از نظر آنان در گرو تشکیل ائتلاف، واحد نمودن گروه‌ها و افراد و علایق و سلیقه‌های مختلف در یک چارچوب انتخاباتی است. کثرت‌گراها معتقدند که هر چه ائتلاف وسیع‌تر باشد، قدرت انتخاباتی بیشتر خواهد بود و ائتلاف سیاسی به معنای حیات سیاسی کثرت‌گرایی است. آنان معتقدند که ائتلاف‌ها بر بنیان چانه‌زنی‌ها پیش می‌رود و چانه‌زنی نیز بر اساس گذشت و واپس‌نشینی متقابل است، انواع گوناگون ائتلاف میان گروه‌ها، مناسبات مختلفی را از دیدگاه «نتایج مورد علاقه» و «نتایج انتخاباتی» به وجود خواهد آورد. از نظر این مکتب مهم‌ترین ائتلاف در سیاست‌های کثرت‌گرایی میان احزاب صورت می‌گیرد. احزاب ممکن است از تشکیل ناپایدار سازمان‌های وسیع و غیرمتجانس با یکدیگر، تشکیل شده باشند. در چنین شرایطی آنه توانایی به‌کارگیری و استفاده از آراء بیشتری را دارند، اما اگر احزاب کوچک‌تر، سازمان‌یافته‌تر و با علایق معین و محدودتر به فعالیت بپردازند، از نتایج انتخاباتی کمتر ولی مورد علاقه بیشتری برخوردار خواهند شد (فرشادگهر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۷).



هابرماس تحزب را گریز از فردگرایی مطلق و بیهوده به فردگرایی فعال و جهت‌دار و در نهایت جمع‌گرایی پویا می‌داند. همچنین تشکیل احزاب را ابزارهای ضروری توسعه سیاسی به‌شمار می‌آورد. گادامر در راستای فلسفه تعلقی هرمنوتیک، تحزب را نوعی گذار از ایستایی به پویایی و بارور کردن نهادهای سنتی می‌داند. آلتوسر در راستای ابزارهای ایدئولوژیک تحزب را نوعی عامل ترغیب اجتماعی محسوب می‌کند و همان‌طور که ایدئولوژی جنبه ضروری هر جامعه پویا به‌شمار می‌آورد، احزاب سیاسی را نیز جزء لاینفک آن می‌داند (Althusser, ۲۰۰۶).

### تحزب در اندیشه وبر

از نظر وبر جامعه‌شناسی علمی است که کنش اجتماعی را درک تفسیری می‌کند و به یافتن تعبیری علی از ماهیت و آثار آن می‌پردازد. منظور وبر از کنش رفتار انسانی است که دارای معانی ذهنی خاصی باشد. چنین کنشی یا برونی است و یا کاملاً درونی. کنش ممکن است شرکت فعال در موقعیتی به‌خصوص، یا اعراض عمدی از چنین مشارکتی و یا پذیرش منفعلانه آن باشد. منتهی، زمانی یک کنش اجتماعی است که شخص عامل رفتار دیگران را نیز در معانی ذهنی خویش منظور کند و رفتار خویش را با توجه به آن جهت دهد (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳).

کار ماکس وبر درباره کنش اجتماعی سال‌ها مرکز توجه بود. تفکر وبر درباره کنش مبتنی بر تمایزی مهم میان رفتار و کنش است. «از نظر وبر رفتار و کنش هر دو متضمن آن چیزی‌اند که افراد بر مبنای روزانه انجام می‌دهند. با وجود این، رفتار بدون فکر یا فکر کم روی می‌دهد، حال آنکه کنش نتیجه فرایندهای آگاهانه است» (ریتزر، ۱۳۸۹). برای مثال، شما هنگامی که دست خود را از اجاقی داغ عقب می‌کشید و یا هنگامی که چترتان را به‌طور خودکار موقع باریدن باز می‌کنید درگیر رفتار شده‌اید.

کانون توجه وبر معطوف به کنش بود. به‌عبارت دیگر، وی علاقه‌مند به موقعیت‌هایی بود که در آن مردم به آنچه انجام می‌دهند، برایشان معنادار می‌باشد و جامعه‌شناسی درباره کنش معنادار است. جامعه‌شناسی از نظر مارکس وبر عبارت از علمی است که سعی دارد روابط متقابل میان کنشگران اجتماعی را بفهمد و وبر «جامعه‌شناسی را به‌منابۀ بررسی کنش بر حسب معنای ذهنی (سوبژکتیو) آن تعریف می‌کند» (ریتزر، ۱۳۸۹، ص ۶۸). از این‌رو جامعه‌شناسی باید بر افراد و نه جمع‌ها متمرکز شود.

«آنچه وبر را در گروه جامعه‌شناسان تفسیری قرار می‌دهد، باور او به نقش انتخاب‌گرایانه و تفسیرگرایانه کنشگران اجتماعی است. از نظر وبر در شرایط سنتی یا احساسی انتخاب کنش سنتی و احساسی توسط کنشگران آگاهانه صورت می‌پذیرد. ضمن اینکه در شرایط مختلف ایجابی این امکان وجود دارد که کنشگران اجتماعی با رویکردی عقلانی-ارزشی به اشکال مختلف از شرایط ایجابی گذر کنند» (تنهایی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۸-۲۸۹).

و بر انواع کنش‌ها را مشخص نموده و چهار نوع کنش اجتماعی را از هم تفکیک می‌کند:

(۱) کنش عقلانی معطوف به هدف: این نوع کنش شامل گرایش به مجموعه‌ای از اهداف مشخص فردی است. در این گرایش، رفتار عوامل بیرونی و افراد دیگر پیش‌بینی می‌شود. این گونه پیش‌بینی‌ها به‌مثابه شرایط و وسایل کسب توفیق‌آمیز اهداف عقلانی شخص هستند.

(۲) کنش عقلانی معطوف به ارزش: این گرایش شامل باور آگاهانه به ارزش یک رفتار اخلاقی، زیباشناختی، مذهبی و ... می‌باشد که فارغ از هرگونه چشم‌اندازی برای توفیق بیرونی است و فقط به خاطر خودش وجود دارد.

(۳) کنش احساسی: این نوع کنش ناشی از تمایلات خاص و وضعیت احساسی شخص است.

(۴) کنش سنتی: این نوع کنش حاصل گرایش به سنت است که از طریق عادات طولانی‌مدت ایجاد می‌شود (وبر، ۱۳۷۴، ص ۲۸).

رفتار دقیقاً سنتی، مثل واکنش تقلید بسیار نزدیک به مرز آن چیزی است که به جرات می‌توان آن را کنش معنادار نامید. درواقع غالباً چنین رفتاری در طرف دیگر مرز قرار می‌گیرد؛ زیرا این رفتار غالباً نتیجه واکنش تقریباً اتوماتیک به محرک عادی می‌باشد که رفتار را در روندی که مکرراً دنبال شده است، هدایت کند. بخش عمده‌ای از کنش‌های روزمره مردم، که عادتاً با آن مأنوس شده‌اند، مربوط به این نمونه می‌شود (وبر، ۱۳۷۴، ص ۲۸).

رفتار (احساسی) عاطفی محض نیز در حد و مرز آن چیزی است که می‌توان آن را معنادار نامید، اما این نوع هم غالباً از مرز می‌گذرد. چنین رفتاری، برای مثال، ممکن است شامل واکنشی کنترل نشده نسبت به محرک‌های استثنائی باشد. وقتی شکل یک کنش عاطفی، رهایی آگاهانه از یک تنش احساسی است، حالت یک تصعید را دارد. معمولاً وقتی چنین است یک رفتار به‌طور کامل در جهت یک یا دو نوع عقلانی است (معطوف به هدف و ارزش)؛ گرچه همیشه این‌گونه نیست (وبر، ۱۳۷۴، ص ۲۹).

کنش ارزشی به این خاطر از کنش عاطفی متمایز می‌گردد که شکل‌بخشی آگاهانه‌ای از ارزش‌های هادی کنش و از توجه مدون و دائمی جزئیات این کنش به ارزش‌های فوق‌ارائه می‌دهد. این دو کنش دارای یک عنصر مشترک نیز هستند. عنصر مشترک آنان این است که معنی کنش در کسب نتیجه بیرونی نیست، بلکه در خود کنش نهفته است (وبر، ۱۳۷۹، ص ۲۹).

یک کنش زمانی عقلانی معطوف به مجموعه اهداف معین شخصی است که هدف، ابزار و نتایج ثانوی آن همگی به شکل عقلانی در نظر گرفته شده و سنجیده شده باشند. چنین بررسی و سنجشی شامل در نظر گرفتن ابزار جایگزین برای هدف موجود، رابطه این هدف با دیگر نتایج حاصل از به‌کارگیری ابزار موجود و نهایتاً اهمیت نسبی دیگر اهداف ممکن است. بنابراین کنش‌های سنتی و عاطفی نمی‌توانند از این نمونه باشند. ارزش‌های مطلق به راحتی می‌توانند مبنایی برای انتخاب

بین اهداف و نتایج متفاوت و متناقض باشند. در چنین حالتی، فقط در ارتباط با انتخاب ابزار است که یک کنش به صورت عقلانی به مجموعه‌ای از اهداف معین شخص معطوف می‌گردد. از طرف دیگر، ممکن است شخص به‌جای انتخاب بین اهداف و نتایج متفاوت و متناقض، که بر اساس باور عقلانی به مجموعه‌ای از ارزش‌ها انجام گرفته است، صرفاً آنها را به‌عنوان خواسته‌های ذهنی ببیند و طبق میزان ضرورت‌شان آنها را به نحو آگاهانه‌ای الویت‌بندی نماید. سپس وی می‌تواند با معطوف نمودن کنش خود به چنین ضرورتی، طبق الویت ذکرشده، که خود بر اساس اصل مطلوبیت نهایی تعیین شده است، آنها را ارضاء نماید. بنابراین عطف کنش به ارزش می‌تواند به انحاء گوناگون با دیگر انواع کنش عقلانی، که منوط به مجموعه‌ای از اهداف خاص شخصی هستند، ارتباط داشته باشد. منتها از نقطه‌نظر اخیر، ارزش‌ها همیشه عقلانی‌اند (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳۰).

در ادبیات جامعه‌شناختی ماکس وبر احزاب به گونه «اجتماعیت منظم و مشدد» با سعی تمام در صدد تسلط بر قدرت و تحقق مقاصد و اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود هستند. در تکمیل نظریه وبر، دوورژه با الهام گرفتن از استرو گورسکی متذکر می‌شود که «یک حزب سیاسی اتحاد ارگانیزه شده‌ای در سطوح گوناگون محلی، منطقه‌ای و ملی است که با هدف شرکت در کارکردها و نهادهای سیاسی جامعه خاستگاه خود، می‌کوشد تا قدرت سیاسی را تصاحب نماید و از طریق احراز این قدرت، به ایده‌ها و منافع اعضای خود تحقق و اعتبار بخشد» (آشتیانی، ۱۳۷۸، ص ۲۳).

وبر سه شیوه اصلی ادعای مشروعیت را برمی‌شمرد. اقتدار می‌تواند بر زمینه‌های معقول استوار باشد و ریشه در قواعد غیرشخصی‌ای داشته باشد که قانوناً تصویب شده یا با قرارداد استقرار یافته باشند. این نوع اقتدار را باید اقتدار قانونی - عقلانی به‌شمار آورد که شاخص روابط سلسله مراتبی جامعه نوین است، اما اقتدار سنتی که بر جوامع ما قبل جامعه نوین حاکم بوده، بر اعتقاد به تقدیس سنت و «گذشته ازلی» استوار می‌باشد. این آن اقتداری نیست که بر پایه قواعد غیرشخصی صورت قانونی به خود گرفته باشد، بلکه در اشخاص خاصی عجین شده است که یا این اقتدار را به ارث می‌برند و یا آن را از یک مرجع اقتدار والاتر می‌گیرند. در نهایت، اقتدار فرهمندان بر جاذبه‌های رهبرانی استوار است که به‌خاطر فضیلت خارق‌العاده اخلاقی و قهرمانی یا مذهبی‌شان، خواستار تبعیت افراد جامعه‌اند (کوزر، ۱۳۹۳).

از نظر وبر هر کدام از کنش‌های عقلانی، عاطفی، ارزشی و سنتی در فرادست خود و در عرصه ساختاری و حاکمیتی به گونه خاصی از اقتدار مرتبط هستند. کنش سنتی در حوزه اجتماعی به اقتدار پدرسالار (در خانواده) و سلطانی در حوزه حاکمیتی مرتبط است. کنش عاطفی در حوزه اجتماعی با حاکمیت‌های مستبد فاشیسمی بر مبنای قرائت‌های خاص از یک ایدئولوژی مذهبی و غیرمذهبی مرتبط است. کنش عقلانی در حوزه اجتماعی با حاکمیت دیوان سالارانه و عقلانیت اداری و حقوقی مرتبط است. در نتیجه از نظر وبر تحزب پدیده‌ای است که در جامعه‌ای با اقتدار عقلانی شکل می‌گیرد. از نظر وبر دیوان سالاری در حوزه حاکمیت در بلندمدت تبدیل به عقلانیت ابزاری و در نتیجه قفس آهنین بروکراتیک می‌شود که

این قفس آهنین شاید با کنش عقلانی معطوف به ارزش که در قامت شخصیت کاریزما تجلی می‌یابد، شکسته شود. و بر دربارهٔ وضعیت موجود و گرفتار شدن انسان‌ها در قفس آهنین اظهار نومی‌نموده و دو راه‌حل برای فرار از وضعیت موجود مطرح کرده است. راه‌حل نخست وی در انداختن طرح نو و آغاز جدید یا شروع مجدد تاریخ با ظهور پیامبر جدید است: «هیچ‌کس نمی‌داند که در آینده چه فردی در این قفس زندگی خواهد کرد، یا اینکه در پایان این توسعهٔ عظیم، پیامبران جدیدی ظهور خواهند کرد، یا عقاید و آرمان‌های قدیم دوباره پدیدار خواهد گشت؟» روشن است که در این راه‌حل انسان هیچ نقشی ندارد و باید خود را به دست تقدیر بسپارد و انتظار بکشد که ببیند سرنوشت او چگونه رقم می‌خورد. راه‌حل دوم که می‌توان از مجموع سخنان ویر استنباط نمود، متوسل شدن به دامن رهبران کاریزماتیک و قهرمانان تاریخ است. در غیر این صورت باید با وضع موجود خود را وفق داد تا دستی از غیب برآید و سرنوشت ما و زمانهٔ ما را رقم بزند (ویر، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶).

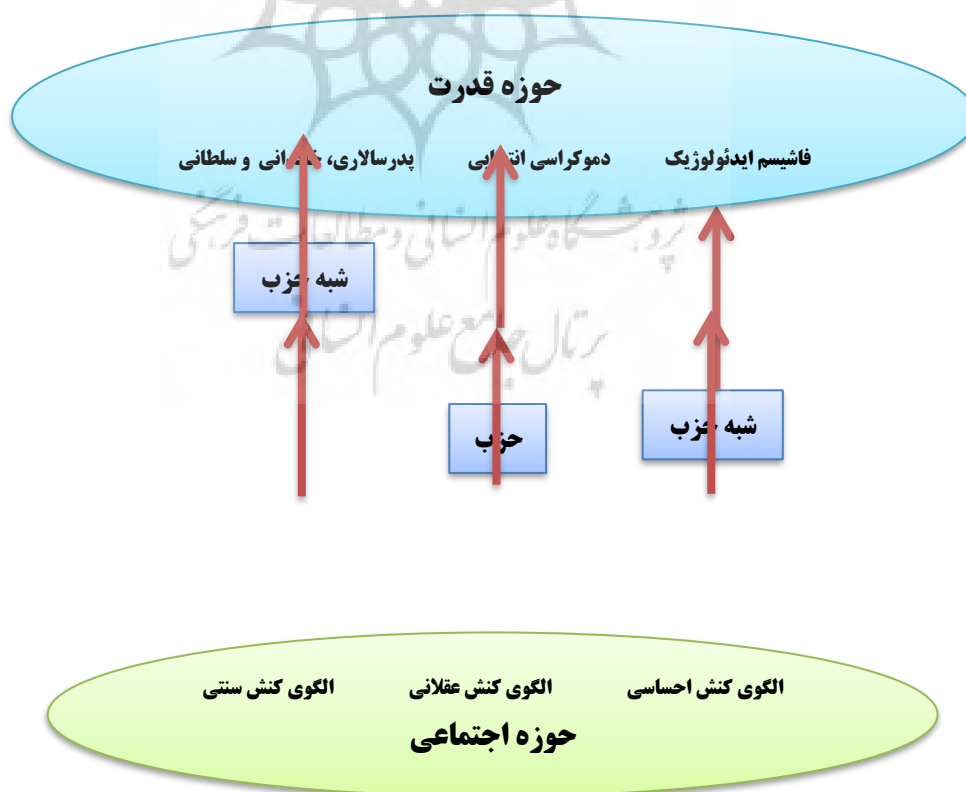
نکته مهمی که از پاراگراف بالا می‌توان برداشت کرد این است که اقتدار کاریزماتیک نمود کنش عقلانی معطوف به ارزش است؛ زیرا قفس آهنین که برآمده از عقلانیت معطوف به هدف است با رویکرد عقلانی - ارزشی تغییرپذیر است نه با رویکرد احساسی. از نظر ویر ساختارهای حاکمه و مسائل سیاسی پیش روی تحزب برآیندی از وجود مسأله در نوع اقتدار اجتماعی است که زیست اجتماعی و به تبع آن کنش اجتماعی فعالان حزبی ایجادکننده آن است. کنش ارزشی نیز تنها در برهه‌های از تاریخ به‌وقوع می‌پیوندد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

## نتیجه گیری

تحزب از مهم ترین شاخصه های توسعه سیاسی است که با نحوه حکمرانی مرتبط است. ارتقاء این پدیده اجتماعی منجر به توسعه سیاسی و به تبع آن توسعه اجتماعی می شود. از نظر وبر تحزب برآیند غیرشخصی شدن امور در عرصه رقابت برای کسب قدرت می باشد که پیش شرط آن الگوی کنش اجتماعی عقلانی معطوف به هدف و با توجه به توضیحات قبلی، الگوی کنش اجتماعی عقلانی معطوف به ارزش فعالان حزبی است. دیگر الگوهای کنش سنتی و احساسی نمی توانند مبنای تحقق تحزب و فعالیت حزبی باشند. به عبارتی؛ جهت شکل گیری مناسب تحزب، کنش عقلانی معطوف به هدف باید جایگزین کنش سنتی و نیز کنش عقلانی معطوف به ارزش باید جایگزین کنش احساسی شود. در شرایطی که الگوی کنش فعالان حزبی سنتی و احساسی باشد، این پدیده با چالش هایی مواجه خواهد بود.

ارتباط میان مفاهیم ذکر شده، همچنین سنخ شناسی الگوهای کنش وبر در نسبت با تحزب را در مدل زیر می توان مشاهده کرد.



## منابع

- آشتیانی، منوچهر (۱۳۷۸). مجموعه مقالات حزب و توسعه سیاسی، اسلام و حزب. دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور. تهران: انتشارات همشهری، ج ۱.
- اطاعت، جواد (۱۳۷۸). مجموعه مقالات حزب و توسعه سیاسی، اسلام و حزب. دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور. تهران: انتشارات همشهری، ج ۱.
- تنهایی، ابوالحسن (۱۳۸۳). درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی. مشهد: نشر مردنیز.
- خلاصه مقالات همایش حزب و توسعه سیاسی (۱۳۷۷). تهران: انتشارات همشهری.
- دوورژه، موریس (۱۳۴۹). جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه ابوالفضل قاضی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دوورژه، موریس (۱۳۵۴). اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۹). مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران: نشر ثالث.
- عبادیان، محمود (۱۳۷۸). مجموعه مقالات حزب و توسعه سیاسی، اسلام و حزب. دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور. تهران: انتشارات همشهری، ج ۱.
- فرشادگهر، ناصر (۱۳۷۸). مجموعه مقالات حزب و توسعه سیاسی، اسلام و حزب. دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور. تهران: انتشارات همشهری، ج ۱.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). اراده به دانستن. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی
- کوزر، لوئیس (۱۳۹۳). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علمی.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۷۷). دولت و جامعه مدنی. ترجمه عباس میلانی. تهران: انتشارات جاگرمی.
- محمدی‌نژاد، حسن (۱۳۵۵). احزاب سیاسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- میخلز، روبرت (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی احزاب سیاسی (مطالعه موردی گرایش‌های الیگارشی در دموکراسی). ترجمه احمد نقیب‌زاده. تهران: انتشارات قومی.
- ویر، ماکس (۱۳۷۴). اقتصاد و جامعه. ترجمه مصطفی عمادزاده، مهرداد ترابی‌نژاد، عباس منوچهری. تهران: نشر مولی.
- وینر، مایرون (۱۳۵۰). نوسازی جامعه. ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای. تهران: موسسه انتشارات فرانکلین.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۰). موج سوم دموکراسی. ترجمه احمد شهسا. تهران: انتشارات روزنه.

Almond, G. & Verba, S. (۱۹۶۳). **The Civic Culture, Political Attitudes and Democracy in Five Nations**. Princeton Press.

Althusser, L. (۲۰۰۶). **Politics and History: Montesquieu, Rousseau, Hegel and Marx**. Trans.

Butler, D. & Stokes, D.E. (۱۹۷۴). **Political Change in Britain: The Evolution of Electoral Choice**. ۲<sup>d</sup> Ed. Macmillan.

Epstein, L.D. (۱۹۸۰). **Political parties in Western democracies**. Transaction Publishers.

Kirchheimer O. (۱۹۶۶). **transformation of western European party systems**. Princeton university press.

